

مطالعات حقوق تطبیقی،
دوره ۴، شماره ۲،
پاییز و زمستان ۱۳۹۲،
صفحات ۱ تا ۱۷

تحلیل «تحلیل اقتصادی حقوق»

مسلم آقایی طوق*

استادیار حقوق عمومی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران
تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۳

چکیده

تحلیل اقتصادی حقوق، عبارت مبهمی است که از فراوانی کاربرد روشن به نظر می آید، حال آنکه برداشتهای نادرست در این باب بسیار است. در اغلب موارد این گونه به نظر می رسد که دو حوزه روشی و موضوعی اقتصاد با هم خلط شده اند. تحلیل اقتصادی حقوق به معنای به کارگیری روشها و ابزارهای تحلیلی که اقتصاددانان برای تحلیل بازار به کار می برند، برای تحلیل موضوعات حقوقی است نه بررسی آثار حقوق بر اقتصاد و یا آثار اقتصادی موضوعات حقوقی. برای تبیین این مسئله، خود عبارت «تحلیل اقتصادی» باید موشکافی شود. تحلیل اقتصادی حقوق به معنای ترجمه حقوق به زبان اقتصادی و سپس مطالعه آن، مشابه مطالعه بازار است.

واژگان کلیدی:

امپریالیسم اقتصاد، بازار، تحلیل، تحلیل اقتصادی، روش.

مقدمه

تحلیل اقتصادی حقوق، عبارت مبهمی است که به دلیل فراوانی کاربرد، روشن به نظر می آید. به عبارت دیگر، به نظر می رسد تمامی کسانی که این عبارت را به کار می برند از محتوای آن آگاهی کافی دارند و آن را در جای درست خود به کار می برند، ولی در واقع سوء برداشتهای مهمی در این خصوص وجود دارد. این سوء برداشتهای از آنجا ناشی می شود که تبیین مناسبی از معنای عبارت تحلیل اقتصادی حقوق صورت نگرفته است. برای مثال، بعضی تصور می کنند که هدف از تحلیل اقتصادی حقوق، بررسی آثار اقتصادی قوانین است. به باور برخی، هدف از تحلیل اقتصادی حقوق بررسی آثار اقتصاد در شکل گیری نظام حقوقی یا وضع قوانین است، یا شاید گروهی تصور می کنند که هدف از تحلیل اقتصادی حقوق بررسی قوانینی است که در حوزههای اقتصادی به تصویب رسیده اند؛ مانند قوانین بورس و خصوصی سازی.

حال آنکه تحلیل اقتصادی حقوق با هیچ کدام از برداشتهای یاد شده همسانی ندارد. برای تبیین مفهوم تحلیل اقتصادی، توجه به خود این عبارت راهگشا است. در واقع، توجه به معانی سه گانه «تحلیل» و نیز معانی اقتصاد می تواند نشانگر محتوای

این عبارت باشد؛ چراکه به نظر می‌رسد آنچه از عبارت تحلیل اقتصادی حقوق مدنظر است، حوزه روشی اقتصاد است، نه حوزه موضوعی آن. ضمن اینکه باید به این مسئله تأکید کرد که حوزه روشی اقتصاد صرفاً محدود به بازار و روابط بازاری نیست و تمامی رفتارهای انتخاب‌گرانه بشر یا روابط تعاملی وی را دربرمی‌گیرد.

آنچه در این مقاله به بررسی آن پرداخته شده، تبیین معنا و مفهوم «تحلیل اقتصادی حقوق» و تفکیک حوزه روشی از حوزه موضوعی اقتصاد است. به این منظور مطالب به دو بند تقسیم شده است: در بند اول به بررسی مفهوم شناختی تحلیل اقتصادی، و در بند دوم به بیان گستره موضوعی روش تحلیل اقتصادی و تفکیک حوزه روشی از حوزه موضوعی اقتصاد خواهیم پرداخت.

بند اول - مفهوم‌شناسی تحلیل اقتصادی

عبارت «تحلیل اقتصادی» با وجود ظاهری ساده و روشن، بسیار پیچیده است. شاید این پیچیدگی به دلیل غلبه مفهوم «علم اقتصاد» بر آن باشد؛ به طوری که در اغلب موارد باعث خلط این دو مفهوم با یکدیگر و اعتقاد به این همانی یا وجود نسبت تساوی (از نسب اربعه) بین آنها می‌شود. حال آنکه تفاوت دقیقی بین این دو مفهوم وجود دارد. به طور اختصار شاید بتوان گفت عبارت اول ناظر به روش، و عبارت دوم بیشتر ناظر به موضوع اقتصاد است. در این گفتار تلاش خواهیم کرد به تفصیل به بازشناسی این دو مفهوم و تمییز آنها بپردازیم.

برای دستیابی به این منظور، شاید بهترین راه، تبیین عبارت «تحلیل اقتصادی» باشد. به همین دلیل در دو گفتار به بررسی معنای دو واژه «تحلیل» و «اقتصاد» می‌پردازیم. با تبیین این مفهوم بسیاری از مباحثی که در «تحلیل اقتصادی مضاف» مطرح است همچون تحلیل اقتصادی حقوق، تحلیل اقتصادی سیاست و یا تحلیل اقتصادی جامعه‌شناسی، روشن می‌گردد.

۱. مفاهیم سه‌گانه تحلیل و جایگاه «تحلیل» اقتصادی

عموماً واژه تحلیل به معنای تقلیل یا فروکاستن می‌آید. برای مثال، لغت‌نامه آکسفورد به عنوان یکی از معتبرترین لغت‌نامه‌های موجود، ذیل واژه Analysis آن را به معنای تجزیه یک چیز به اجزای تشکیل‌دهنده آن، معنا کرده است (آکسفورد، ۲۰۰۴). معنای لغوی این کلمه در عربی و به تبع آن فارسی، عبارت است از: تجزیه در مقابل ترکیب. این کلمه در زبان یونانی و لاتین نیز دقیقاً به همین معناست. Analusius واژه‌ای یونانی است که در نهایت به معنای از هم باز کردن، شکافتن و رشته کردن پنبه‌هاست و از طریق زبان لاتین در قرون وسطا به انگلیسی راه یافته و در قرن هفدهم شکل انگلیسی به خود گرفته است

(آیتو، ۱۳۸۶، ص ۵۳). حال آنکه این معنا، تنها یکی از معانی سه‌گانهٔ واژهٔ تحلیل است. تحلیل در دو معنای دیگر نیز به کار رفته است و به عبارت دیگر دو نوع دیگر نیز دارد: تحلیل ارجاعی و تحلیل تفسیری یا تعبیری.^۱ شاید قدیمی‌ترین کاربرد مفهوم تحلیل در تاریخ اندیشهٔ غرب، به فرهنگ یونانی و به مباحث هندسه‌دانان این مرزوبوم اختصاص داشته باشد. به عنوان نخستین و مهم‌ترین نمونه، پاپوس، از حکیمان و ریاضی‌دانان اسکندریه در قرن چهارم میلادی، در مجموعهٔ آثار ریاضی خود که حدود سال ۳۰۰ میلادی نگاشته، تحلیل را به این شیوه تعریف کرده است:

«تحلیل عبارت است از طی مسیر از میان آنچه پذیرفته‌ایم و لوازم آن برای رسیدن به آنچه با ترکیب آنها مورد تصدیق قرار می‌گیرد، زیرا در تحلیل، فرض ما این است که (اثبات) آنچه مفروض است قبلاً صورت گرفته است و سپس نتایجی بر آن بار شده است لذا باید دریافت مقدمات اثبات آن امر مفروض چیست و مقدمات آن مقدمات نیز کدام‌اند تا نهایتاً به گزاره‌هایی منتهی شویم که خود مبنا و مبدأ هستند. ما چنین روشی را تحلیل پیشینی یا ارجاعی^۲ می‌نامیم.»

به این ترتیب، مهم‌ترین عملکرد فیلسوفان معروف یونان هم در تحلیل مسائل فلسفی (مانند مباحث ارسطو) و هم در تحلیل‌های مفهومی (مانند مباحث افلاطون در تقسیم و تعریف)، عبارت بود از بازگرداندن امر مورد بررسی به اصول یا مفاهیم پایه که قابل مناقشه نیستند. نمونهٔ بارز چنین تحلیل‌هایی را در هندسهٔ اقلیدس می‌توان مشاهده کرد. اقلیدس در حدود ۳۰۰ سال قبل از میلاد در کتاب سیزده جلدی خود، اصول، با استفاده از پنج اصل موضوع^۳ و پنج اصل متعارف^۴ و تعدادی از مفاهیم تعریف‌نشدهٔ دیگر، ۴۶۵ قضیه^۵ را تحلیل می‌کند (گرینبرگ، ۱۳۸۶). تحلیل‌هایی که وی ارائه می‌کند، دقیقاً از طریق بازگشت به اصول و مفاهیم اولیه صورت گرفته‌اند.

۱. بینی در مقالهٔ تحلیل در دانشنامهٔ فلسفه استانفورد عناوین زیر را برای معرفی این سه نوع تحلیل به کار برده است: تحلیل بازگشتی (Regressive Analysis)، تحلیل تجزیه‌ای (Decompositional Analysis) و تحلیل تبدیلی یا تفسیری (Transformative or Interpretive Analysis). نک. Beany, Michael (2009) "Analysis", in Stanford Encyclopedia of Philosophy, /Available at: <http://plato.stanford.edu/entries/analysis>

استلماخ و بروزک نیز در کتاب خود پیرامون روش‌شناسی حقوق، عناوین زیر را به کار برده‌اند: تحلیل به‌مثابهٔ جستجوی علل منطقی (Analysis as a Search for Logical Reasons)، تحلیل به‌مثابهٔ تجزیه (Analysis as Decomposition) و تحلیل به‌مثابهٔ ترجمه (Analysis as Translation). نک. Stelmach, Jerzy and Bartosz Brozek (2005) *Methods of Legal Reasoning*, Dordrecht: Springer, p.70.

2. Anapalin lysin
3. Postulate
4. Axiom
5. Theorem

در همین زمینه تلاش‌های اجتهادی اصولیان و فقهای ما نیز اعم از شیعه و سنی قابل ذکر است. «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» دقیقاً به همین معناست. برای مثال فقها و اصولیین شیعه از اصول بیان‌شده معصومین صدها قاعده و اصل فرعی دیگر استخراج و استنباط کرده و از هر کدام از آنها نیز قواعد فرعی‌تر و جزئی‌تر دیگری را به‌وجود آورده‌اند. رساله‌های عملیه‌ای که به این شکل برای نخستین بار در قرن چهاردهم قمری برای تسهیل امور مسلمانان چاپ و منتشر شده، حاوی قواعد و فروعاتی هستند که به بسیاری از آنها در متن احادیث به‌طور مستقیم و به‌روشنی اشاره نشده است، ولی نیازهای جامعه، فقها را بر آن داشته است تا از اصول القا شده، فروعات لازم را استنباط کنند.

هرچند تحلیل در معنای بازگرداندن قضایای پیچیده به اصول اولیه دارای تاریخ کهن‌تری است، آنچه در افواه عمومی و نیز کاربردهای متعارف از مفهوم تحلیل مدنظر است، تجزیه یا تقلیل است؛ به گونه‌ای که هرگاه از تحلیل صحبت می‌کنیم، نخستین چیزی که به ذهن یک شخص می‌رسد، فروکاستن یک مفهوم مرکب و پیچیده به اجزای تشکیل‌دهنده آن است. این معنا از قرن‌ها پیش مورد توجه اندیشمندان بوده است، ولی به‌خصوص با انقلاب علمی که در قرن هفدهم صورت گرفت، گسترش بیشتری پیدا کرد (محمدزاده، ۱۳۸۳، ص ۷۸)؛ برای مثال رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) در جایی از کتاب خود، در روش به‌کارگیری عقل، می‌گوید:

«هر یک از مشکلاتی را که به مطالعه درمی‌آورم، تا می‌توانم و به اندازه‌ای که برای تسهیل حل آن لازم است، تقسیم به اجزا نمایم» (فروغی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۰).

وی همچنین در کتاب دیگر خود، تأملات، در پاسخ به انتقادهای شخصی به نام مرسنه، ضمن بیان تفاوت و تمایز میان تجزیه و ترکیب، بهترین و قابل اعتمادترین روش تعلیمی را همان تجزیه اعلام می‌کند و اظهار می‌دارد که از این روش در تألیف تأملات بهره برده است (محمدزاده، پیشین، ص ۸۰). جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴م)، اندیشمند و فیلسوف سیاسی عصر روشنگری، نیز معتقد بود که «تمام تصورات مرکب ما قابل تجزیه به تصورات ساده است که از آنها ترکیب یافته‌اند» (همان). تحلیل در معنای تجزیه‌ای نهایتاً در آثار لایبنیتز ریاضی‌دان (۱۶۴۶-۱۷۱۶م) و ایمانوئل کانت فیلسوف (۱۷۲۴-۱۸۰۴م) به اوج خود می‌رسد (همان، صص ۸۳-۸۱).

در معنای سوم، منظور از تحلیل این است که یک مفهوم پیچیده را با استفاده از مفاهیم روشن‌تر و ملموس‌تر که ذاتاً ارتباطی با مفهوم اولیه ندارد، توضیح دهیم. برای مثال، دکارت برای تحلیل مسائل هندسی از زبان ریاضی استفاده می‌کرد تا با سهولت بیشتری به بررسی این دست از مسائل بپردازد (Beany, 2009). تحلیل در این معنا بیشتر در فضای فلسفه تحلیلی^۶ بوده که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح شده است. به این ترتیب، به لحاظ ترتیب زمانی (کرونولوژیک)، در دورانی که هندسه یونانی به شکوفایی رسید، تحلیل در معنای نخست اهمیت فراوانی داشت. در اوایل دوران مدرن، در کنار تحلیل به‌مثابه بازگشت به اصول و مفاهیم اولیه، تحلیل در معنای دوم (تجزیه) نیز

از اهمیت بیشتری نسبت به قبل برخوردار شد و از زمانی که فلسفه تحلیلی به وجود آمد، یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به خصوص پس از چرخش زبانی که توسط کارهای اشخاصی همچون گوتلوب فرگه (۱۸۳۸-۱۹۲۵م)، ادوارد مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸م)، برتراند راسل (۱۸۷۲-۱۹۷۰م) و وایتهد (۱۸۶۱-۱۹۴۷م) صورت گرفت. نوع سوم تحلیل، یعنی تحلیل در معنای ترجمه یا تفسیر، نمود بیشتری پیدا کرد (Stelmach and Brozek, 2005 p.71). فلسفه تحلیلی برای بررسی مسائل، تعابیری از مفاهیم ارائه می‌داد که این تعابیر منطقی بودند؛ یعنی برای پرداختن به فلسفه، نخست مفاهیم را به تعبیر منطقی تبدیل می‌کرد.

خود منطق جدید نیز بر پایه روش‌های استدلال در ریاضی شکل گرفته است، تاحدی که معروف به منطق ریاضی است. «استفاده از نمادها و روش‌های ریاضی در منطق جدید اولاً از مغالطات و لغزش‌ها در مسیر استدلال جلوگیری می‌کند، ثانیاً جریان و فرآیند استدلال را تسریع می‌بخشد و ثالثاً امکان ورود به حوزه‌هایی را فراهم می‌آورد که با ابزارهای منطق سنتی ورود به آنها ممکن نیست» (نبوی، ۱۳۸۹، ص ۳). هندسه اقلیدسی و به‌ویژه هندسه تحلیلی نیز یکی دیگر از نمونه‌های استفاده از تحلیل در معنای سوم است، زیرا در هر دو، مسائل و مشکلات هندسی، اول به زبان ریاضی تبدیل شده، سپس تحلیل‌گر، این شکل جدید ریاضی را بررسی می‌کند و نتایج به‌دست‌آمده را به هندسه (موضوع اصلی مورد بررسی) تعمیم می‌دهد (محمدزاده، پیشین، صص ۹۹-۶۷).

استلماخ و بروزک در اثر ارزشمند خود، روش استدلال حقوقی، چهار روش پرداختن به حقوق را به این شکل ذکر کرده‌اند: منطق، تحلیل، جدل و هرمنوتیک (Stelmach and Brozek, op.cit). آنها تحلیل اقتصادی را به عنوان یکی از مصادیق تحلیل شناسایی می‌کنند. به عبارت دقیق‌تر، واژه تحلیل در عبارت تحلیل اقتصادی حقوق، نه در معنای اول و نه در معنای دوم، بلکه دقیقاً در معنای سوم استفاده شده که عبارت است از تحلیل از طریق انتقال یک پدیده یا موضوع پیچیده و ناآشنا به حوزه‌ای آشنا تر با هدف شناسایی بهتر ابعاد پیدا و پنهان یک موضوع. زیرا مفاهیم اقتصادی دارای تعاریف دقیق‌تری هستند و زوایای پیدا و پنهان آنها بررسی شده و به همین دلیل می‌توان با تبدیل مفاهیم حقوقی و سیاسی به مفاهیم اقتصادی، از مباحثی که در علم اقتصاد درباره این مفاهیم مطرح شده است، برای تبیین مفاهیم حقوقی یا سیاسی مزبور بهره برد (Ibid). برای مثال بوکانان و یون در مقاله خود با عنوان عقلانیت به مثابه حزم: دلیل دیگری برای وجود قواعد، سعی می‌کنند علت وجودی قواعد الزام‌آور در جامعه را با استفاده از مسئله جافتاده‌ای همچون تراژدی منابع مشترک^۷ توضیح دهند (Buchanan and Yoon, 1999, pp.211-218). در این تحلیل آنها به مسئله تراژدی منابع مشترک صرفاً به عنوان یک ابزار تحلیلی می‌نگرند، نه چیز دیگر. زیرا این مسئله و زوایای مختلف آن و جهاتی که مؤثر بر مسئله و حل آن است، به‌خوبی در علم اقتصاد بررسی شده است. حال بوکانان و یون از آن به عنوان یک نرم‌افزار تحلیل داده استفاده می‌کنند، نه بیشتر.

7. Tragedy of Commons

یکی از مسائلی که در این زمینه تبیین آن می‌تواند برخی از سوءپندارها نسبت به کاربرد تحلیل اقتصادی در حقوق و سایر حوزه‌های علوم انسانی از جمله سیاست را رفع و دفع کند، سازوکار تحلیل در معنای سوم یعنی تحلیل در معنای ترجمه است. همواره یکی از اتهاماتی که به خصوص خود حقوق‌دانان علیه تحلیل اقتصادی حقوق مطرح می‌کنند، این است که اقتصاددانان همه چیز را به چشم سود و زیان و پول و ثروت می‌بینند و تنها به دنبال مادیات هستند؛ نه به امور معنوی واقعی می‌نهند، نه به احساس توجهی دارند، نه به دین پایبندند و نه به اخلاق. برای مثال، اخلاق‌گرایان یا کسانی که در صدد ارائه تفاسیر اخلاقی از قانون اساسی هستند، معتقدند اقتصاد قانون اساسی به دنبال قیمت‌گذاری بر ارزش‌های بنیادی است. آنها بر این باورند که با پذیرش تحلیل‌های اقتصادی از حقوق اساسی، برای مثال حق بر سقط جنین و حق بر حیات را در مقابل همدیگر به مزایده خواهیم گذاشت.

حال آنکه نادرست بودن چنین برداشتی بسیار واضح است. تحلیل‌گر اقتصادی هیچ‌گاه در این مقام نیست که مفاهیم و موضوعات حقوقی را ارزش‌گذاری کند؛ برای نمونه اینکه اهمیت عدالت بیشتر است یا آزادی، هیچ‌گاه دغدغه یک اقتصاددان نیست. هدف تحلیل‌گر اقتصادی از ارزش‌گذاری این است که بتواند تحلیل خود را ارائه کند. به فرض در همین مورد می‌توان عدالت و آزادی را به جای هم به کار برد و این مسئله خدشه‌ای به کلیت تحلیل وارد نمی‌کند.

استلماخ و بروزک، فرایند انجام یک تحلیل در معنای سوم، یعنی تحلیل ترجمه‌ای را، به روشنی توضیح داده‌اند. آنها پس از ذکر یک مثال، این فرایند را به سه مرحله تقسیم کرده‌اند:

الف) مرحله ترجمه مفاهیم به زبان اقتصاد.^۸ در این مرحله، مفاهیم مربوط به حوزه موضوع، مانند حقوق و یا سیاست، به زبان اقتصاد برگردانده می‌شود. زبان اقتصاد زبان ویژه‌ای است که صبغه مالی دارد؛ به همین دلیل شاید آزادی، عدالت، حق بر حیات و مفاهیمی از این قبیل به دلار یا هر کمیت دیگری تبدیل شوند.

ب) مرحله انتخاب ابزار تحلیلی. پس از آنکه مفاهیم حقوقی یا سیاسی یا هر مفهوم دیگری با موفقیت به زبان اقتصادی درآمد، ابزار تحلیلی مناسبی باید انتخاب شود. برای مثال، درباره تحلیل اقتصادی اگر دولت به بنگاه اقتصادی، خدمات عمومی به کالای تولیدی، شهروندان به مصرف‌کنندگان، نظام فدرالیسم به بازار رقابتی، و مالیات به قیمت کالا ترجمه گردد، می‌توان از ابزارهای تحلیلی که با عنوان کلی نظریه مصرف‌کننده در اقتصاد خرد مطرح می‌شود، استفاده کرد.

ج) مرحله نتیجه‌گیری. پس از آنکه مفاهیم به زبان اقتصادی ترجمه شد و ابزار یا ابزارهای تحلیلی مناسب به کار گرفته شد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد. در مثال بالا، طبق نظریه مصرف‌کننده، بنگاهی می‌تواند فروش بیشتری داشته باشد که با قیمت کم‌تر، کالایی با کیفیت بهتر تولید کند. به همین سیاق، در یک نظام فدرال، ایالتی می‌تواند موفق‌تر عمل کند که با گرفتن مالیات کم‌تر، خدمات عمومی بهتری ارائه دهد.

بدیهی است در هر سه مرحله، مشکلات متعددی پیش روی تحلیل اقتصادی قرار دارد. در مرحله اول، تبدیل مفاهیم غیراقتصادی به زبان اقتصادی چندان آسان نیست و برخی از اختلافنظرهایی که میان اندیشمندان و نویسندگان مختلف در حوزه تحلیل اقتصادی وجود دارد، ریشه در شیوه ترجمه این مفاهیم دارد. در مرحله دوم، ممکن است ابزار یا مدل تحلیلی درست انتخاب نشده باشد. در مرحله سوم نیز ممکن است نتیجه‌گیری اشتباه باشد (Stelmach and Brozek, op.cit, pp.94-97).

۲. مفهوم اقتصاد در عبارت «تحلیل اقتصادی»

یکی از مهم‌ترین مواردی که نویسندگان و نیز خوانندگان تازه‌وارد را در عرصه تحلیل اقتصادی حقوق اغلب آزار می‌دهد، مفهوم اقتصاد به‌ویژه در نقش وصفی در عبارتی همچون تحلیل اقتصادی است. در نوشته‌های مختلف مشاهده می‌شود که در این زمینه خلط مبحث صورت گرفته است. برای تبیین معنای تحلیل اقتصادی، لازم است از همان ابتدا سه معنای متفاوت در باب واژه اقتصاد شناسایی شود.

اقتصاد^۹ در معنای نخست مبین نظام اقتصادی است. برای مثال، هنگامی که کتابی با عنوان اقتصاد ایران را در دست می‌گیریم، منظور نویسنده از نگارش آن کتاب ارائه شرح و توصیفی از نظام اقتصادی ایران و وضعیت اقتصادی کشور است^{۱۰}. در معنای دوم، اقتصاد به معنای رشته‌ای از علوم انسانی است که به مطالعه پدیده‌هایی همچون عرضه، تقاضا، تولید، تورم، رکود و بیکاری می‌پردازد. برای مثال، ریچارد پوزنر به این مسئله اشاره می‌کند که حقوق‌دانان زیادی وجود دارند که هنوز فکر می‌کنند اقتصاد تنها درباره تورم، بیکاری، چرخه‌های اقتصادی و دیگر پدیده‌هایی است که در اقتصاد کلان بررسی می‌شوند (Posner, 2003, p.3). در این معنا از اقتصاد اغلب با عنوان علم اقتصاد^{۱۱} یاد می‌شود. این معنا معرف تفکر اولیه درباره فعالیت اقتصادی از ارسطو تا آدام اسمیت و کارل مارکس و اقتصاددانان معاصر است که تلاش می‌کنند قلمرو این علم را در همان مرزهای سنتی حفظ کنند. در این معنا اقتصاد برای اشاره به نوعی فعالیت نیز به کار برده می‌شود. اقتصاددانان این فعالیت را نه از روی شکل خاص محاسبه‌ای آن، بلکه از طریق اهدافی که دارد، شناسایی می‌کنند؛ یعنی از طریق تولید و بازتولید کالاها و تأمین نیازهای مادی افراد بشر (کاپوراسو و لوین، ۱۳۸۷، ص ۴۴).

به نظر می‌رسد دو معنای یاد شده، بخش اعظم بار معنایی اقتصاد را نزد عامه افراد که دانش تخصصی در این زمینه ندارند و حتی متأسفانه نزد برخی از دانشجویان علم اقتصاد،

۹. در زبان انگلیسی، هرگاه اقتصاد در معنای نخست مدنظر باشد، از واژه Economy استفاده می‌شود. در دیگر زبان‌های لاتین نیز شبیه همین وضعیت جاری است.

۱۰. برای مثال کتاب ابراهیم رزاقی با مشخصات زیر نمونه خوبی در این زمینه است: رزاقی، ابراهیم (۱۳۸۸) آشنایی با اقتصاد ایران، تهران: نشر نی.

۱۱. در زبان انگلیسی، هرگاه اقتصاد در معنای دوم مدنظر باشد، از واژه Economics استفاده می‌شود. در دیگر زبان‌های لاتین نیز چنین وضعیتی حاکم است.

بر دوش می‌کشد. در نتیجه، از نظر چنین شخصی **انسان اقتصادی**^{۱۲} احتمالاً کسی است که فعالیت‌های اقتصادی دارد (Kirchgässner, 2008, p.1) یا دوره‌های علمی اقتصاد را گذرانده است. همچنین، عبارتی همچون **حقوق اقتصادی یا حقوق عمومی** اقتصادی را که به عنوان یکی از دروس در برنامه برخی از دوره‌های کارشناسی ارشد همچون حقوق عمومی گنجانده شده است، باید در همین فضا تعریف کرد، زیرا در آن، نهادهای حقوقی صرفاً به عنوان عناصر خارج از اقتصاد در نظر گرفته می‌شوند (دادگر، ۱۳۸۹، ص ۱۷) که یا از اقتصاد تأثیر می‌پذیرند یا بر اقتصاد تأثیر می‌گذارند.

در معنای سوم، اقتصاد به معنای نوعی روش تحلیل است. در این معنا، اقتصاد به مثابه روشی است که با استفاده از آن پدیده‌های مختلفی را می‌توان تبیین کرد. به این ترتیب، اقتصاد در این معنا ما را به شیوه اندیشیدن فرد و توجیه او از جهان معطوف می‌کند. این شیوه و روش تفکر که گاه با عنوان رویکرد اقتصادی^{۱۳} از آن یاد می‌شود، درصد فهمیدن کنش انسانی به عنوان تلاشی برای کسب اهداف خاص در مقابل تنگناهای بیرونی است (کاپوراسو و لوین، پیشین، صص ۴۴-۴۱). برای مثال، در عبارت «تحلیل اقتصادی حقوق»، ذکر واژه اقتصاد به این معناست که موضوعات حقوقی با ابزارهای اقتصادی بررسی می‌شوند و در آن، نظریه‌ها و تکنیک‌های اقتصادی برای آزمون ساختارها، فرایند و آثار حقوق و نهادهای قانونی به کار گرفته می‌شوند. به زبان خود اقتصاد، در تحلیل اقتصادی حقوق، نهادهای حقوقی به عنوان متغیرهای اقتصادی درون مدل‌های اقتصادی بررسی می‌گردند؛ نه مثل حقوق اقتصادی که در آن، نهادهای حقوقی صرفاً به عنوان عناصر خارج از اقتصاد در نظر گرفته می‌شدند (دادگر، ۱۳۸۹، پیشین، ص ۱۷). به این ترتیب، باید تأکید کرد هنگامی که وصف «اقتصادی» در عبارت «تحلیل اقتصادی حقوق» به کار برده می‌شود، منظور معنای سوم آن است، نه دو معنای نخست. در نتیجه، تحلیل اقتصادی به معنای تحلیلی است که در آن از روش‌ها و شیوه‌های تحلیلی که در «علم اقتصاد» برای مطالعه بازار به کار گرفته شده است، استفاده می‌شود.

بر اساس آنچه گفته شد، باید روشن شده باشد که تحلیل اقتصادی حقوق هرگز به معنای «علم اقتصاد» و پرداختن به آن به معنای پرداختن به اقتصاد- آن گونه که به لحاظ عرفی از آن برداشت می‌شود- نیست. به عبارت روشن‌تر، در تحلیل اقتصادی به دنبال بررسی تأثیر نظام حقوقی و یا قواعد حقوقی بر نظام اقتصادی کشور و کشف پیامدهای اقتصادی حقوق نیستیم. بررسی این گونه موضوعات هیچ‌سختی با تحلیل اقتصادی حقوق ندارد، بلکه شاخه‌ای از علم اقتصاد است؛ یعنی علم اقتصاد همان گونه که گاه به بررسی تأثیرات جنگ بر نظام اقتصادی می‌پردازد، ممکن است به بررسی پیامدهای اقتصادی یک نظام حقوقی یا بخشی از آن نیز بپردازد.

اقتصاددانان با عنوان «علم اقتصاد» به بررسی آثار و پیامدهای اقتصادی نظام حقوقی

12. Homo Economicus

13. Economic Approach

و یا نهادهای حقوقی می‌پردازند. برای مثال، یکی از رسالتهای اقتصاد نونهادگرایی^{۱۴}، بررسی پیامدهای نهادهای اجتماعی، از جمله نهادهای حقوقی، نسبت به اقتصاد است. اینکه قوانین مالیاتی چه تأثیری بر سطح تولید در کشور دارد یا قوانین گمرکی چه تأثیری بر اشتغال، و یا نظام فدرال چه تأثیری بر رشد اقتصادی می‌تواند داشته باشند و مواردی از این قبیل، همگی مباحث مربوط به علم اقتصاد- به خصوص قرائت نونهادگرایی آن- است، نه تحلیل اقتصادی.

استیون مدما در مقاله خود با عنوان **مکتب شیکاگو در حقوق و اقتصاد که در سال ۲۰۱۰م منتشر شده است**، در این باره می‌نویسد:

«تفاوت اصلی بین رویکرد قدیم و جدید حقوق و اقتصاد مربوط به جنس مطالعات آنها است. رویکرد قدیم به دنبال بررسی تعاملات حقوق و اقتصاد است (به عنوان یک عنصر مهم و اساسی در نظریه‌پردازی اقتصادی) حال آنکه رویکرد جدید به دنبال اعمال نظریه اقتصادی جهت بررسی رفتار افراد در فضای حقوق است و کاری به مبانی حقوقی نظام اقتصادی ندارد. به عبارت دقیق‌تر، رویکرد قدیم و جدید معرف دو قرائت مختلف از نظریه اجتماعی هستند. رویکرد قدیم یک رویکرد چندلایه و میان‌رشته‌ای است که به دنبال تحلیل ساختار نهادی جامعه است. در این رویکرد، گاه حقوق به اقتصاد تأثیر می‌گذارد و گاه اقتصاد به حقوق. در عوض، رویکرد جدید جزئی از یک رویکرد کلی امپریالیسم اقتصادی است که در آن نظریه اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان یک نظریه اجتماعی معرفی می‌شود. در این رویکرد، نظریه انتخاب عقلانی به عنوان ابزاری جهت فهم رفتار افراد در تمامی زمینه‌های اجتماعی به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر، این رویکرد اقتصاد را به حوزه‌هایی که به طور سنتی اقتصادی محسوب نمی‌شوند، گسترش می‌دهد تا از این طریق حوزه‌های علمی مزبور را تحت تأثیر قرار دهد، نه اینکه نتایج مطالعات خود را با این هدف که شاید بتواند به ما در فهم عملکرد نظام اقتصادی کمک کند، به حوزه اصلی یعنی اقتصاد وارد کند...» (Medema, 2010, p.169).

بند دوم- موضوع تحلیل اقتصادی و گستره آن

جرج استیگلر: «اقتصاد یک علم سلطه‌گستر است؛ زیرا به بررسی برخی از موضوعات اصلی در سایر رشته‌های همسایه خود در علوم انسانی می‌پردازد بدون آنکه دعوتنامه‌ای برای این کار داشته باشد...» (Stigler, 1984, p.311).

پس از تبیین تحلیل اقتصادی به عنوان روش می‌توان یک گام فراتر رفت و آن تعریفی بر موضوع تحلیل اقتصادی است. موضوع اقتصاد از نگاه کسانی که تنها دو معنای نخست را شناسایی کرده‌اند، با موضوع اقتصاد از نظر افرادی که با معنای سوم آشنایی دارند، متفاوت است. از منظر دو معنای نخست، موضوع اقتصاد بررسی نظام اقتصادی یا مسائلی است که همگی آنها را می‌توان با عنوان کلی مسائل بازار^{۱۵} گرد هم آورد؛ مانند

14. New Institutionalism (in Economics)

15. Market

عملکرد بنگاه‌های اقتصادی، عرضه و تقاضای کالاها و خدمات، تولید، مصرف و غیره. حال آنکه از منظر معنای سوم، موضوع اقتصاد چیزی بسیار فراتر از صرف مسائل بازار است. در زیر با بررسی اجمالی تعاریف سه تن از اقتصاددانان بزرگ در مورد اقتصاد، به تفکیک حوزه روشی و حوزه موضوعی در اقتصاد و در نتیجه به تبیین گستره موضوعی روش تحلیل اقتصادی خواهیم پرداخت.

۱. تعریف اقتصاد

هرچند تعریف معروفی که **آلفرد مارشال** (۱۸۴۲-۱۹۲۴م) از اقتصاد ارائه می‌کند،^{۱۶} بیشتر ناظر به موضوع اقتصاد و در نتیجه برداشت حداقلی از آن است، اما تعریف **لیونل رابینز** (۱۸۹۸-۱۹۸۴) و **جیمز بوکانان** از اقتصاد تنها زمانی معنادار خواهد بود که از لایه روشی اقتصاد آگاه باشیم و قدرت تبیینی آن را شناسایی کنیم. طبق تعریف **رابینز** که البته معتبرترین تعریف و مورد قبول بیشتر کتاب‌های درسی اقتصاد است، «اقتصاد علمی است که به مطالعه رفتار بشر می‌پردازد، از آن حیث که بین هدف و وسیله‌های کمیابی که می‌تواند استفاده‌های مختلفی داشته باشند، ارتباط برقرار می‌کند» (Salzberger, 2008, p.26). **بوکانان** با رد همه تعاریفی که درباره اقتصاد ارائه شده است، علم اقتصاد را به مثابه دانشی می‌داند که «به مطالعه روابط تعاملی^{۱۷} می‌پردازد» (Buchanan, 1964, p.220).

تعریف **رابینز** آشکارا در خدمت جنبش امپراتوری اقتصاد قرار گرفته است، زیرا همان‌طور که **هیرشلیفر** بیان کرده است، «اهدافی که افراد بشر اعم از مرد و زن به دنبال آن هستند تنها نان و کره نیست، بلکه این اهداف می‌تواند شهرت، ماجراجویی، روابط زناشویی، مقام و موقعیت، رستگاری ابدی، معنای درست زندگی و یا حتی یک شب، خواب راحت باشد» (Hirshleifer, 1985, p.53). بر این اساس است که هم‌اکنون تحلیل اقتصادی به موضوعات بسیار پراکنده‌ای همچون رفتار دولتمردان سیاسی و اداری، انتخابات، حقوق، جرم و مجازات، تبعیض نژادی، برده‌داری، ازدواج و طلاق، هزینه‌نگاری، روابط نامشروع، دین، خودکشی، اعتیاد، سقط جنین، ورزش، قمار، علم و بسیاری مباحث دیگر گسترش یافته است (Maki, 2008, p.358). **پکر**، یکی از طلایه‌داران تحلیل اقتصادی حقوق، در واقع کار خود را با همین تعریف آغاز کرده است:

«تعریف اقتصاد با استفاده از مفهوم ابزارهای کمیاب و اهداف رقیب عام‌ترین تعریف‌ها است. این تعریف بر مبنای ماهیت مسئله‌ای که باید حل شود، اقتصاد را توصیف می‌کند و فراتر از بخش بازار یا کاری که اقتصاددانان انجام می‌دهند را دربر می‌گیرد. کمیابی و انتخاب

۱۶. طبق تعریف مارشال، «اقتصاد عبارت است از مطالعه بشر در زندگی روزمره. اقتصاد آن بخش از فعالیت فردی و اجتماعی افراد بشر را مطالعه می‌کند که با به‌دست آوردن و استفاده از نیازهای مادی برای رفاه بشر در ارتباط هستند».

مارشال این تعریف از اقتصاد را در کتاب اصلی خود با مشخصات زیر ارائه کرده است، ولی در بسیاری از کتاب‌ها و مقاله‌های اقتصادی این تعریف تکرار شده است:

Marshall, Alfred (1920) Principles of Economics, London: Macmillan.

17. Exchange Relationship

همه منابع تخصیص یافته از طریق فرایند سیاسی (از جمله اینکه از کدام صنایع مالیات گرفته شود، با چه سرعتی می‌توان عرضه پول را افزایش داد و آیا باید به جنگ رفت یا نه) از طریق خانواده (از جمله تصمیم‌گیری برای انتخاب همسر، اندازه خانواده، دفعات حضور در کلیسا و توزیع زمان بین ساعات خواب و کار) و از طریق دانشمندان (از جمله تصمیم‌گیری‌ها درباره تخصیص زمان اندیشیدن و توزیع قوه فکر به مشکلات پژوهشی و غیره) را مشخص می‌سازد» (کاپوراسو و لوین، پیشین، ص ۱۹۲).

تعریف **بوکانان** نیز از جنبه دیگری باعث گسترش حوزه روشی اقتصاد به موضوعاتی شده که پیشتر بخشی از اقتصاد (سنتی) محسوب نمی‌شده است. از نظر وی روابط تعاملی مختص بازار نیست و در سایر عرصه‌های زندگی نیز هرگاه تعاملی بین افراد بشر صورت می‌گیرد، می‌توان آنرا موضوع تحلیل اقتصادی قرار داد. وی تعریف **رابینز** را به این دلیل نقد و رد می‌کند که هرگونه انتخابی را دربر می‌گیرد و بی‌جهت حوزه علم اقتصاد را به مطالعه انتخاب‌هایی گسترش می‌دهد که ارزش مطالعه ندارند (Bu-1991, pp.217). درست به همین دلیل، حتی شیوه معمول شروع کتاب‌های درسی اقتصاد را که در آن وضعیت **رابینسون کروزونه** در جزیره‌ای دورافتاده شرح داده می‌شود، اشتباه می‌داند. **بوکانان** توصیه می‌کند که اقتصاد به عنوان «نظریه بازار»^{۱۸} که محل تعامل بین افراد است، باید جانشین اقتصاد به عنوان «نظریه توزیع منابع محدود»^{۱۹} گردد (Buchanan, 1964, pp.217) که در مواردی تنها به عملکرد یک فرد معطوف است و ممکن است تعاملی نباشد.

در همین ارتباط، سیاست به مثابه تعامل^{۲۰} مفهومی است که **بوکانان** در راستای گسترش تحلیل اقتصادی به حوزه عمومی بارها به آن استناد می‌کند. بازار نهاد مبادله است و افراد به این دلیل به بازار وارد می‌شوند تا چیزی را با چیز دیگر مبادله کنند. آنها به بازار وارد نمی‌شوند تا منافع خود را بیشتر کنند؛ حتی اگر چنین چیزی هم باشد، کار اقتصاد بررسی چنین وضعیت‌هایی نیست، زیرا اقتصاد تکنولوژی نیست و اقتصاددان مهندس نیست. **بوکانان** در آثار متعدد خویش از این پیش‌فرض اقتصاد متعارف که انسان‌ها به دنبال بیشینه‌گری یا حداکثرسازی هستند و اقتصاد صرفاً به مطالعه همین رفتار می‌پردازد، انتقاد می‌کند (Buchanan, 1991, p.7; Yeager, 1990, pp.197-199). کارکرد بازار این است که روابط متقابل افراد را به گونه‌ای تنظیم نماید که بدون آنکه به وضعیت اولیه هابزی (توحش) دچار شوند و بدون آنکه به دولت هابزی (دولت توتالیتر و همه‌جا حاضر) نیاز داشته باشند، احتیاجات خود را در یک سطح معین برطرف کنند. تعمیم این مفهوم از عرصه بازار به عرصه سیاست با دیدگاه متعصبانه کلاسیک در تعارض است که بر اساس آن افراد در عرصه سیاست برای جستجوی مشترک حقیقت و خیر همگانی وارد می‌شوند. با این توضیح که با وجود اینکه اقتصاددانان از مدت‌ها پیش

18. Economics as Theory of Markets

19. Economics as Theory of Resource Allocation

20. Politics as Exchange

به افراد بشر به چشم انسان اقتصادی می‌نگرند که در بازار نفع خود را دنبال می‌کند، اما تا اواسط قرن بیستم نگاه به سیاستمداران متفاوت بود و آنها را انسان‌هایی در نظر می‌گرفتند که تنها به خدمتگزاری مشغول هستند. از اواسط قرن بیستم به واسطه ظهور برخی روش‌های پژوهشی، این نوع تفکیک رد شد (سرزعی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۵).

از نظر **بوکانان** تفاوت میان بازار و عرصه سیاسی ناشی از تفاوت ارزش‌ها یا علائقی نیست که افراد دنبال می‌کنند؛ بلکه ناشی از شرایطی است که در هر کدام برای پیگیری اهداف متفاوتی حاکم است. سیاست ساختار مبادله‌ای پیچیده‌ای میان افراد است. ساختاری که از طریق آن افراد می‌توانند اهداف خاص خود را دنبال کنند؛ اهدافی که نمی‌توان از خلال مبادلات ساده بازاری به شکل مؤثری دنبال کرد. وقتی منافع فردی در کار نباشد، منفعتی وجود نخواهد داشت. افراد هنگامی که به بازار متعارف وارد می‌شوند، سیب را با پرتقال مبادله می‌کنند. در عرصه سیاست نیز همین افراد در مورد سهمی که هر کس بابت هزینه امور عمومی باید بپردازد، با هم بده بستان می‌کنند، نه چیز دیگر (بوکانان، ۱۳۸۹، صص ۲۶۴-۲۵۷).

مفهوم سیاست به مثابه تعامل، متضمن این معناست که هر نظریه‌ای که درباره انتخاب جمعی ارائه می‌شود، باید تلاش کند راه‌هایی را که از طریق آن، منافع متضاد افراد سازش داده می‌شوند، بررسی و تحلیل کند. به این ترتیب، تحلیل اقتصادی در واقع یک نظریه درباره انتخاب جمعی است و توضیح می‌دهد که افراد با منافع متعارض چگونه با هم مصالحه و تعامل می‌کنند. در واقع هرگاه منافع اشخاص یکی و شبیه پنداشته شود، دیگر بخش اصلی و اساسی نظریه اقتصادی ناپدید می‌شود. اگر منافع اشخاص مشابه باشد، دیگر نیازی به فعالیت اقتصادی نیست. اینکه اقتصاد تلاش خود را به این مسئله معطوف کرده است که چرا اصلاً افراد با هم تعامل و همکاری می‌کنند، تنها در این صورت معنا پیدا می‌کند که افراد متفاوت باشند و نیاز به تعامل داشته باشند (Buchanan and Tullock, 1999, p.4).

نظام‌های اجتماعی طراحی نشده‌اند تا صرفاً به صورت یک‌جانبه تصمیم‌گیری کنند، بلکه این نظام‌ها به این دلیل طراحی شده‌اند تا افراد بتوانند در چارچوب آنها نیروها و داشته‌های خود را با یکدیگر مبادله کنند. اقتصاد باید بتواند فعالیت‌های مبادلاتی افراد را که به شکل خصوصی (از طریق نظام اقتصادی) و یا جمعی (از طریق نظام سیاسی) صورت می‌پذیرد، تحلیل کند (Marciano, 2009, p.55).

البته تردیدی نیست که هم تعریف **رایبیز** و هم تعریف **بوکانان** در راستای سیاست‌های سلطه‌گرانه روشی علم اقتصاد قرار گرفته است و تفاوت فقط در حدود این سلطه‌گری است. تعریف **رایبیز** تقریباً حاکم بر همه حوزه‌هایی است که در آن افراد بشر با کمبود مواجه هستند و برای دستیابی به اهداف خود به نوعی به انتخاب میان استفاده‌های مختلف از منابع مزبور دست می‌زنند. ولی حوزه‌هایی که تعریف **بوکانان** شامل آنها می‌شود، در عین حال که بسیار گسترده‌تر از حوزه‌های سنتی تحلیل اقتصادی است، محدودتر از حوزه‌های تحت شمول تعریف **رایبیز** از اقتصاد است؛ هرگاه تعاملی در بین نباشد، اقتصادی در کار نخواهد بود. به این ترتیب، برای مثال، اینکه **کروزوئه** در آن

جزیره دورافتاده چگونه منابع محدود را بین اهداف مختلف خود تقسیم می‌کرد، ربطی به اقتصاد ندارد. در واقع نیاز به تعامل، نبود اطمینان را به فضای تحلیل اقتصادی **بوکانان** وارد می‌کند. بنابراین وی معتقد است هرگاه انتخاب ما معین باشد و از ماهیت انتخاب، اطلاع و اطمینان داشته باشیم، نیازی به علم اقتصاد نخواهیم داشت.

۲. تفکیک حوزه روشی از حوزه موضوعی در اقتصاد

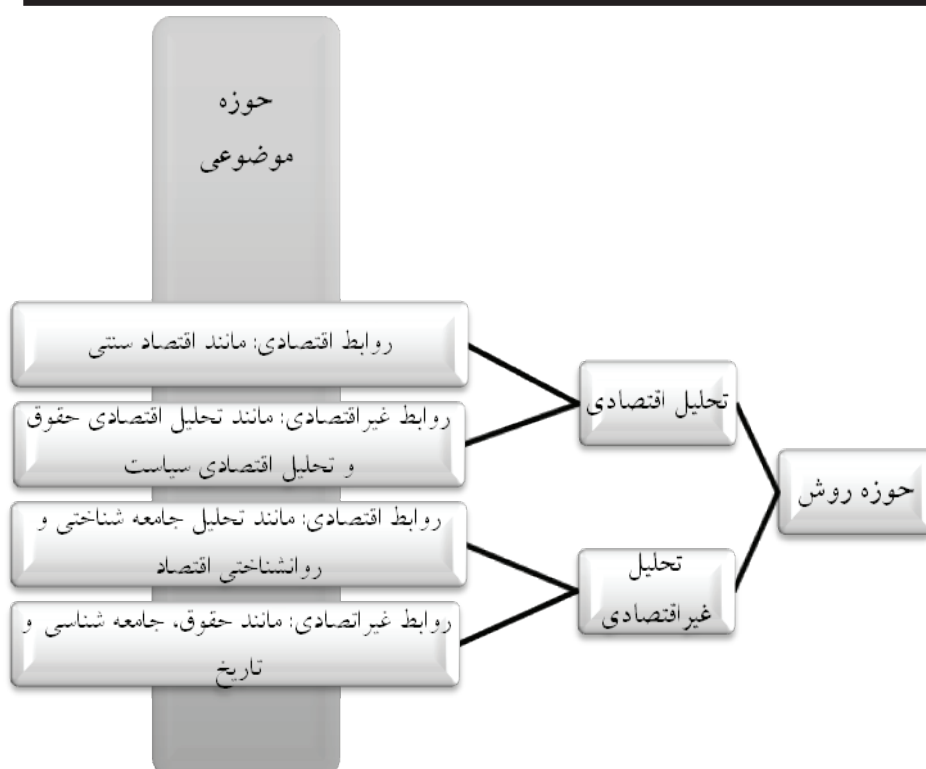
به هر حال، اگر مجاز باشیم تعریف **بوکانان** را به نوعی به تعریف **رابینز** تقلیل دهیم، می‌توان ادعا کرد که موضوع علم اقتصاد در واقع رفتار بشری است. به این معنا که علم اقتصاد با استفاده از برخی پیش‌فرض‌ها و اصول خاص، به دنبال تبیین رفتار بشر در موقعیت‌های مختلف است. ولی اینکه این موقعیت انتخاب در کدام حوزه موضوعی قرار گرفته است، اهمیت ندارد. افراد بشر هنگام روبرو شدن با مشکلات سیاسی و اجتماعی همان‌گونه تحلیل و انتخاب می‌کنند که هنگام برخورد با مشکلات اقتصادی.

در نتیجه، اقتصاد به عنوان روش، و اقتصاد به عنوان موضوع، دو مسئله کاملاً متفاوت است (Kirchgässner, op.cit, p.2). اینکه در اغلب موارد، اکثریت افراد بین این دو تفاوتی قائل نمی‌شوند و یا متوجه تفاوت میان آنها نیستند، یک علت تاریخی دارد و آن اینکه روش تحلیل اقتصادی درون چارچوب علم اقتصاد سیاسی^{۲۱} (کلاسیک) رشد و نمو یافته است. از قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم یعنی بیش از یک قرن، به دلیل تأثیر اندیشه‌های اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، هرگاه صحبت از اقتصاد و روش تحلیلی آن می‌شد، بازار و روابط بازاری- در معنای متعارف آن- به ذهن متبادر می‌شد (Salzberger, 2008, p.25). به همین دلیل هنوز هستند اقتصاددانانی که از روی عادت یا شاید تعصب علمی، اقتصاد را محصور در بازار می‌دانند. حال آنکه اقتصاد یک رویکرد فراگیر است که می‌توان در دیگر زمینه‌های علوم اجتماعی از جمله حقوق آن را به کار برد. به این ترتیب، کاربرد اقتصاد در تحلیل دیگر حوزه‌های علوم انسانی یک کار جدید نیست، بلکه بازگشتی احیاگرانه به دوره‌ای است که در آن علوم مختلف اجتماعی هنوز از یکدیگر تفکیک نشده بود (Kirchgässner, op.cit).

با این شرایط، روش تحلیل اقتصادی در وهله اول روشی برای تحلیل در علوم اجتماعی است و اقتصاد^{۲۲} تنها یکی از موضوعات آن است. توضیح اینکه با ادغام موضوع و روش، چهار حالت به شرح جدول زیر پدید می‌آید:

21. Political Economy

22. Economy



تحلیل اقتصادی و غیراقتصادی

از آنجا که موارد مندرج در شماره‌های ۳ و ۴ خروج موضوعی نسبت به نوشته حاضر دارند، ما در اینجا توجه خود را صرفاً به شماره‌های ۱ و ۲ معطوف می‌کنیم. از میان این دو نیز آنچه در شماره ۱ به آن اشاره شده، همان مباحثی است که در اقتصاد سنتی بررسی می‌شود. به این ترتیب، بررسی منحنی تقاضای خانوار در کتاب‌های اقتصاد خرد دقیقاً به معنای کاربرد روش تحلیل اقتصادی در یک موضوع اقتصادی است. حال آنکه آنچه در شماره ۳ آمده، رویکرد جدید و میان‌رشته‌ای است که در آن روش تحلیل اقتصادی برای تبیین موضوعات غیراقتصادی مانند حقوق، سیاست و جامعه‌شناسی به کار می‌رود (نک. کاپوراسو و لوین، پیشین، ص ۱۹۴).

در نهایت باید نسبت به یک مسئله بسیار اساسی و ظریف که در اغلب موارد باعث سوءبرداشت می‌شود، هشدار داد. همانطور که تلویحاً اشاره شد، در معنای ۱ و ۲، اقتصاد به دنبال تبیین رفتار بشری است. در واقع با استفاده از روش تحلیل اقتصادی می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که این رفتار چرا و چگونه بروز کرده است. ما در این سطح به دنبال این نیستیم که خوبی و یا بدی موضوعات بررسی شده را آن گونه که در اخلاق بحث می‌شود،

23. Explain

تعیین کنیم. به بیان (ماکس) وبری، اقتصاد به عنوان روش، یک علم هنجاری نیست و عاری از ارزش‌گذاری^{۲۴} است. به عبارت دیگر اقتصاد به جای آنکه شبیه اخلاق یا فلسفه سیاسی باشد، شبیه علوم طبیعی است. در این معنا اقتصاددانان ترجیح می‌دهند همچون یک مهندس عمران شناخته شوند، نه یک سیاست‌گذار حمل و نقل. مهندس عمران به بهترین وجه ویژگی‌های یک پل مستحکم را می‌داند و می‌تواند پل‌هایی برای استفاده‌های متفاوت بسازد، ولی در این خصوص که کی و کجا باید چنین پلی ساخته شود، نظری ندارد (Little, 2011, p.227). باوجوداین، گاه در برخی نوشته‌ها نوعی صبغه هنجاری به مباحث تحلیل اقتصادی داده می‌شود که ممکن است خواننده ناآشنا را به گمراهی بیندازد^{۲۵}.

نتیجه

از زمانی که تحلیل اقتصادی حقوق در نیمه دوم قرن بیستم در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای مطرح شد، روزبه‌روز به تعداد طرفداران آن افزوده می‌شود. تعداد کتاب‌ها، مقالات، نشریات و پایان‌نامه‌هایی که همه ساله در این موضوع تدوین و منتشر می‌شوند، نشانگر این است که این روش تحلیلی جایگاه مناسبی را در میان دیگر روش‌های تحلیلی به خود اختصاص داده است. باوجوداین، به نظر می‌رسد در تعداد نه‌چندان اندکی از این آثار، میان اقتصاد و تحلیل اقتصادی خلط صورت گرفته است. در واقع برخی از پژوهشگران تحلیل اقتصادی را به معنایی غیر از آنچه در اصل مدنظر بوده است، مورد توجه قرار داده‌اند. چنین برداشت‌های نادرستی از تحلیل اقتصادی و مفهوم آن، باعث شده است که در برخی موارد، تحلیل اقتصادی حقوق به بررسی آثار اقتصادی قواعد حقوقی محدود شود، یا بررسی آثار اقتصاد بر قواعد حقوقی به نام تحلیل اقتصادی مطرح شود. حال آنکه روشن است که این قبیل بررسی‌ها، تحلیل اقتصادی حقوق نیست، بلکه اقتصاد در معنای متعارف آن است.

برای پرداختن به تحلیل اقتصادی حقوق، پیش و بیش از هر چیز، بهره‌مندی از یک فهم صحیح از معنا و مفهوم آن، امری اجتناب‌ناپذیر است. با درک معنا و فلسفه تحلیل اقتصادی که همانا تبیین نهادها، مفاهیم و روابط حقوقی به زبان اقتصادی است، می‌توان به بسیاری از ادعاهایی که علیه این روش تحلیلی صورت گرفته است، پاسخ گفت. برای مثال، با درک این معنا می‌توان گفت تحلیل اقتصادی هرگز نمی‌تواند کارآمدی را به عدالت یا عدالت را به کارآمدی ترجیح دهد. با درک صحیح این معناست که می‌توان ادعا کرد که تحلیل اقتصادی نمی‌تواند از حق سقط جنین یا مرگ شیرین دفاع یا آن را رد کند؛ چراکه روش تحلیل اقتصادی صرفاً یک ابزار ایضاحی و تبیینی است و ارزش‌مدار نیست.

24. Value-free

۲۵. برای مثال، بخشی از اثر زیر که به معرفی تحلیل اقتصادی حقوق پرداخته است، بیشتر ناظر به رویه هنجاری تحلیل اقتصادی است: وکس، ریموند (۱۳۸۹) فلسفه حقوق؛ مختصر و مفید، ترجمه باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، تهران: جنگل، صص ۸۵-۸۱.

منابع

۱. آیتو، جان، فرهنگ ریشه شناسی انگلیسی، ترجمه حمید کاشانیان، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۶.
 ۲. بوکانان، جیمز، «بنیادهای سیاست اقتصادی»، در علی سرزعی، تحلیل اقتصادی سیاست، تهران: آثار اندیشه، ۱۳۸۹.
 ۳. دادگر، یدالله، مؤلفه‌ها و ابعاد اساسی حقوق و اقتصاد، تهران: انتشارات پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس و انتشارات نور علم، ۱۳۸۹.
 ۴. سرزعی، علی، تحلیل اقتصادی سیاست، تهران: آثار اندیشه، ۱۳۸۹.
 ۵. کاپوراسو، جیمز ای. و دیوید پی لوین، نظریه‌های اقتصادی سیاسی، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۷.
 ۶. گرینبرگ، ماروین جی، هندسه‌های اقلیدسی و نااقلیدسی، ترجمه محمدهادی شفیعی‌ها، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۶.
 ۷. محمدزاده، رضا، «تحلیل فلسفی»، نامه حکمت، ۱۳۸۳، شماره ۴.
 ۸. وکس، ریموند، فلسفه حقوق: مختصر و مفید، ترجمه باقر انصاری و مسلم آقایی طوق، تهران: جنگل، ۱۳۸۹.
9. Beany, Michael, "Analysis", in Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2009, Available at: <http://plato.stanford.edu/entries/analysis/>.
 10. Buchanan James M., "What Should Economists Do", Southern Economic Journal, 1964, Vol.30.
 11. Buchanan, James and Yong J. Yoon, "Rationality as Prudence: Another Reason for Rules", Constitutional Political Economy, 1999, Vol.10.
 12. Buchanan, James, "What Should Economists Do", Southern Economic Journal, 1964, Vol.30.
 13. Buchanan, James, and Gordon Tullock, The Calculus of Consent— Logical Foundations of Constitutional Democracy, Ann Arbor: University of Michigan Press, 1999.
 14. Buchanan, James, The Economics and the Ethics of Constitutional Order, University of Michigan Press, 1991.
 15. Concise Oxford English Dictionary, 11th Edition, Oxford: Oxford University Press, 2004.
 16. Hirshleifer, Jack, "The Expanding Domain of Economics", American Economic Review, 1985, Vol.75.
 17. Kirchgässner, Gebhard, Homo Oeconomicus; the Economic Model of Behaviour and Its Applications to Economics and Other Social Sciences, New York: Springer, 2008.
 18. Little, Daniel, "Philosophy of Economics", in Sarkar, Sahorta and Jessica Pfeifer (eds.) The Philosophy of Science; An Encyclopedia, New York: Routledge, 2011.
 19. Maki, Uskali, "Economics Imperialism: Concept and Constraints", Philosophy of the Social Sciences, 2008, Vol.9, No.3.
 20. Marciano, Alain, "Buchanan's Constitutional Political Economy; Exchange v. Choice in Economics and in Politics", Constitutional Political Economy, 2009, Vol.20.

21. Medema, Steven G., "Chicago Law and Economics", in Elgar Companion to the Chicago School of Economics, Edited by Ross B. Emmett, Cheltenham: Edward Elgar Publishing Limited, 2010.
22. Posner, Richard A., Economic Analysis of Law, New York: Aspen Publishers, 2003.
23. Salzberger, Eli M, "Law and Economics in the 21st Century", in Thomas Eger, Claus Ott, Jochen Bigus and Georg von Wangenheim (eds.) Internationalisierung des Rechts und seine ökonomische Analyse (Internationalization of the Law and its Economic Analysis), Deutscher Universitätsvlg, 2008.
24. Stelmach, Jerzy and Bartosz Brozek, Methods of Legal Reasoning, Dordrecht: Springer, 2005.
25. Stigler, George, "Economics; the Imperial Science?", Scandinavian Journal of Economics, 1984, Vol.86.
26. Yeager, Leland B., "Buchanan and Method", Constitutional Political Economy, 1990, Vol.1, No.2.